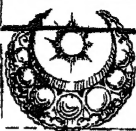


56
3/3



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شاهی سید خداوندی را سزا است جلت عظمت که پادشاه
جانیاست و درود نامعدود و پیغمبری را رواست علت
مکانه که خلیفه الله در بندگان است و ستایش بی احصا او
او را بجاست عزت جلا بختم که جانشینان او نیند و تکریم
بی انتها اولیاء ایشان را شایسته است قربت مکانتم
که حافظان دینند و کموش لایحی اعدای ایشان را
بایسته است عمت قلوبهم که مخربان آئینند
چنین گوید بنده اشیم کریم بن ابراهیم که نور چشم موفق
مسدود و فرزند مکرم مؤید محمد رحیم و فقه الله المراضیه و حل
آیه خیر امن ماضیه از دار الخلافه طهران مراسله نوشته بود

که جناب جلالت آب امجد افخم اکرم اعظم مرکز دایره جلالت
 و قطب کره عظمت کیوان آسمان اُبت و تسن فلک
 رفعت، اغنی سپه سالار اعظم اکرم افخم دامت ایام
 شوکت و نبئت ارکان دولته سوال فرموده اند
 مسدّد رکن رابع که در السنه افواه در این زمانها جاری و
 در هر کویچه بر زن ابن او فانی ساریت که این صیت
 و ذوال از این کیفیت و مذکور نموده بود که خوب بقدر
 مقدور عرض شده است ولی طبع مستقیم ایشان
 بآن مانع نموده و بایه خفین این مطلب را شما کنید
 و جسد و رقی در انقباض امانا میسر حقیرم اجابته لیسو
 و بجهت زدودن غبار شبهه از طبع صافی و ضمیر منیر
 ایشان این چند ورق را نوشتیم امیدوار از تائید
 حضرت کردگار بتوسط حضرت بقیه الله عجل الله فرجه
 چنان میبایست که طوری نوشته شود که بکلی غبار

شبهه از خاطر خاطر ایشان زدوده شود و حق از باطل ظاهر
 گردد، اولاً عرض میشود که آنچه نگاشته میشود بر همین خلق
 زمین اهل میشود بلکه آنچه گفته میشود و نوشته شده اهل میشود
 اولاً بر کرام الکاتبین مَا لَيْفُظُ مَنْ قَوْلِ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ
 و ایشان، ثانیاً عمل انسان ثبت میکنند و روز قیامت
 در نزد خداوند عالم السُّرُوحُ الْخَفِيَّاتِ و بنی حاکم بر بریات
 و ولی شاید بر ظواهر و خفیات پیرون می آورند، چنان
 سند و حجت است بر ایشان بذاکما بنا نطق علیکم بالحق
 نشاید که انسان سخنی برخلاف عقیده خود بگوید یا بنویسد
 و فریاد و ریم تبلی السُّرَّاءِ مَقْضُحٌ شُود و ثانیاً اینکه
 کتاب منحصراً بن غیب حقیر کتب عدیده نوشته ام
 اگر چیزی در کتابی نوشته ام نمیتوانم آنرا در کتاب
 دیگر انکار کنم و در نزد علما و عظامای روزگار در همه
 اعصار رسیده ام و در کلام اختلاف پیدا شود پس

لابدم که آنچه در کتابی نوشته ام هرگز از آن تخاشی نکنم
 و در صدد ستر چیزی که مستور نمیشود بر نیام پس آنچه در اینجا
 مینویسم همین است دین من و ظاهر من و باطن
 من و بر این زنده ام و بر این انشاء الله میمیرم و بر این
 انشاء الله محشور میشوم و امیدوارم که همین در بهب خایز
 بهشت جاویدان و رضای خدای رحمان شوم اگر چه بنا
 بعضی از ارباب غرض و عناد در این زمانها بر این شده است
 که میگویند که تو چنین مینویسی و چنین میکنی و بر این
 قسم میخواری ولیکن قلب تو غیر از این است و این سخن
 برخلاف ضرورت است بلکه برخلاف ضرورت همه مذاهب است
 بلکه همه عقلا از این معنی استنکاف دارند از این تسلسل
 احدی مسلمان نیست چرا که هر یک نیست و آن گفت
 که تو اظهار اسلام میکنی ولی قلب تو غیر از این است
 و خود اسلام این قائل از کجا معلوم میشود الا با تسلسل

و خود این سخن دلیل غرض و مرض است و الا مسلم که باین
 گونه بر مسلمی حکم نمیکند باری چون بنا بر اختصار است که خاطر
 عاظر ایشانرا اعلی از خواندن نرسد اطناب نمیتوان
 کرد و بهین مقدمه اکتفا میشود بدان آید که الله وسدک
 که این یکن رابع اساس عالم و بنیاد عیش و تنی
 آدم است و فریضه در جمیع شرایع از شرع آدم تا
 خاتم بوده و امر تازه نیست که اختراعی تازه شده باشد
 و بدعتی در مذہب و ملت پیدا شده باشد زیرا که اهل
 جمیع ملل از ملت آدم تا خاتم معترف و معجبند که
 خدائی بیرون از خدا در آن خلایق دارند که همه مخلوق
 او نیستند و همه را او از عدم بوجود آورده و واجب
 است شکر نعمتهائی او و متابعت او امر او و اجتناب
 از سخط او و صرف کردن نعمت او در رضای او و
 بدیهی است که همه مردم نمیتوانند که بجزم خود عالم برضا

و غضب او باشند و بدی است که همه پیغمبر نیستند
 که بواسطه از خداوند اخذ کنند پس همه ملتها متعجب
 شدند باینکه خداوند برگزید از میان مخلوقات خود کسی را
 و او را با علی درجات قرب خود فایز گرداند و با نفسی
 و نورانی دهد که بتواند از خدای غیب الغیوب علم رضا
 و غضب او را تعلیم گیرد و بسوی خلق برساند و پیغام
 آور و پیغام بر باشد و اگر چنین کسی نباشد مخلوقات
 علم برضا و غضب او پیدا نکنند و چون ندانند گاه باشد
 که نعمت او را در غضب او صرف کنند و کفران نعمت
 خالق و رازق خود را نموده باشند و این دژ نبرد
 عقلا همه قبیح است پس خداوند در هر امتی یکی را
 برگزید و او را بقرب خود فایز گردانید و خلعت
 نبوت بر او پوشانید و او را خلیفه و قائم مقام
 خود گردانید و پیش کار جمیع عوالم خود ساخته و او را

معصوم و مطهر از هر خطائی و لغزشی و سهوی و بغیانی
 قرار داد تا بندگان یقین کنند بصحت قول او و حجت
 بر خلق تمام باشد پس گفتار او گفتار خداست و
 کردار او کردار خدا و دیدار او دیدار خدا و چون
 یابیتی که بشر باشد تا سایر بشر او را به بینند و از
 بفهمند و کلام او را باور کنند بر و جاری شد آنچه
 بر سایر بشر جاری شد از اغراض دنیا از کسبکی و
 سیری و تشنگی و سیرابی و مرض و صحت تولد و موت
 پس در حکمت لازم شد که آن پیغمبران بمیرند مانند
 سایر بشر و چون بمیرند اگر کسی را در میان امت خود
 نگذارند که حفظ دین و شرح مشکلات آنرا بکند و حکم
 باشد در میان امت او بکلی آن دین از میان میرود
 و امر مشته می شود و رضا و غضب خدا باز پنهان
 میماند پس هر بنی را خلیفه ایست و ولی عهدیست

که دین و امت خود را باو میبرد و او بعد از وجانشین
 اوست و حفظ دین او را می کند و عالم در میان امت
 اوست پس گفتار او گفتار نبی است و کردار او کردار
 نبی و دیدار او دیدار نبی و باید معصوم و مطهر باشد
 مانند نبی و چون این نبی و این وصی هر دو بشر است
 روی زمین در سحر معینی است و در محله معینی و در
 کوچه و خانه معینی و نمیشود جمیع روی زمین را خود
 بنفسه برای هر حکمی بگردد و هر روز و هر ساعت که حکمی
 دارد بیاید خود بنفسه بر موضعی از زمین که سکون میکند
 انسان است برود و آن یک نفر انسان آن حکم را
 رساند و خلاف نظم بشر است پس لامحاله آن
 جهت و سایر رعایا که در اطراف بلاد بستند باید
 راویان اخبار و ناقلان شایسته داشتند که این
 وثقه و حافظان آثار و ضابط آن اخبار باشند و باطراف

دنیا بروند و آن فرمایشات را با طراف عالم برین
 و مرد و بزرگ و کوچک و عالم و جاهل برسانند چنانکه
 خداوند در قرآن میفرماید وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمُ الْفُرُقَ الْتِی
 بَارَكْنَا فِيهَا قُرْیَ ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السِّرَیْرَ وَ فِيهَا
 لَیَالِیٌ وَاَیَّامٌ اَمْنِیْنٌ و معنی آیه چنانکه ما شمه علیه السلام
 فرموده اند آنست که خدا میفرماید که ما قرار داریم
 میان امة هدی و میان سائر رعایا را و این آثار و احکام
 اخبار و فقههای عالمیقدار چند را و حکم کردیم که رعایا از
 آن واسطه کان بکسیرند شب و روز را مین یابند
 و باز در قرآن می فرماید

الْمُؤْمِنُونَ لَنُفِزَنَّكَ فَاُولَئِكَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ
 طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوْا فِی الدِّیْنِ وَ لَیَنْذِرُوْا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوْا
 اِلَیْهِمْ یَحْذَرُوْنَ حاصل معنی آنست که همه مؤمنان
 نیکو اند که از شهرها و منزلها و ایلهای خود بیرون روند

و بان شهری که حجة خداست برسد پس چرا از هر گروهی
 بعضی غیر و ندان شهر را تا بنج مدت حجت خدا برسد و
 طلب دانش در دین خدا میکنند و چون برگردند بسوی
 قوم خود برسانند و اگر بکنند ایشان را شاید آن بزرگان
 هم از عصیان خدا کنند و کفران نعمت نمایند
 پس معلوم شد که بعد از حجتهای خدا واسطه کان باید باشد
 که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند
 تا حجة خدا بر همه کس تمام شود و بهمان وجود امام در شهر و بند
 مثلا بر مردم حجت تمام نمیشود مگر بتوسط واسطه کان چنانکه
 عریضه نوشتند بحضرت بقیة الله عجل الله فرجه که چون شما
 دست رس نداریم در حوادثی که واقع میشود چه کنیم فرمودند
 اَنَا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا
 فَإِنَّمَا رَجَعْتُمْ عَلَيْنَا وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عِنْدَ رِجْعِ
 بِرِوَايَةِ حَدِيثِ مَا كُنْتُمْ أَتَيْنَا حُجَّتْ مِنْكُمْ بِرِشْمَا

و من حجت خدایم پس راویان اخبار و دانشمندان آثار
 حجت های حجت خدایند بر خلق و با وجود ایشان حکمت
 کامل و حجت تمام و قدر بر طرف میشود و چنانچه در زیر
 خدای عظیم کسانی بودند که ادعای خدائی کردند و
 ضرری بخدائی بر حق نداشت و در برابر بتی
 بر حق کسانی بودند که ادعای نبوت بیاطل میکردند
 و ضرری نداشت بنبوت بتی بر حق و نور پنهان
 منی ماند و در مقابل ولی بر حق جمعی ادعای خلافت
 کردند و ضرری بحال اولیاء بر حق نداشت و نور
 حق پنهان تماند و منی ماند و همچنین در مقابل راویان
 و دانشمندان ثقه امین و حافظ دین مبین راویانی
 کذاب برخدا و رسول هستند که افترا بر خدای میزدند
 و دروغ بر پیغمبر پاک میسازند و از زبان حجت های خدا
 حکمی چند میگویند و اینها حجت های ولی خدا نیستند بلکه

حجت های ولی خدا کسانی هستند که ثقة و امین باشند
 و زاهد در دنیا و راغب در آخرت و متقی و پرهیزکار
 و مخالف هوا و متابع مولای خودشان باشند
 شب و روز بهمت ایشان نشردین مولای خودشان
 باشند جمع کردن مال دنیا و تحصیل کردن ریاست
 و دین خدا را و کان خود قرار نداده باشند که بفرقه حق
 دین دنیا تحصیل کنند اگر چنان را و این پیدا کرد
 آنها نه حجت های امام زمان بر خلق و باید دین خدا را از
 آنها آموخت و پیروی ایشان کرد پس چهار امر در اینجا
 پیدا شد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد اول
 خداوند عالم که خالق است از عدم و رازق و مالک
 است دوم حجت او و خلیفه او در میان خلق که
 میتواند او بگیرد و بامر رساند و پیغام او را دست
 بسوی خلق سیم ولی عهد آن پیغمبر که او را جانشین خود

وقام مقام خود می کند در رحلت خود و بعد از خود همچنین
 جانشینان در هر عصری که اینها همه باید معصوم و مطهر
 باشند و اینها جمعی است از پیغمبر و بر عباد و چهارم را وای
 اخبار و حالان آثار و دانشمندان عالی تبار و سائندگان
 با طرف عالم و اینها حجت های ولی عهد هستند بر خضع
 که دست رس ندارند که خدمت ولی برسد و مزار تدین
 بر معرفت دین چار است خواه ملت آدم باشد
 یا ملت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم صلوات
 الله علیهم یا غیر ایشان در هر مذهبی و دینی این چهار امر را
 باید شناخت والا انسان بآن مذهب متدین نیست
 و اگر از علمای هر ملتی از یهود و نصاری و مجوس استفتا
 کنند می گویند معرفت این چهار واجبت و این چهار رکن
 دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم میشود حال نمیدانم
 لفظ رکن سبب وحشت است یا چهار بودن سبب

اضطراب باشد است بلکه اساس عیش و تنعم بر اینست زیرا
 که شکی نیست که پادشاه ظل خداست و آیه سلطنت خداست
 و حصول رعیت باو ممکن نیست و همه را آن قریب نیست
 که بتوانند طاقت حضور او را بدارند که برضا و غضب او
 اطلاع پیدا کنند پس پادشاه در قصر حلال عطمت خویش
 دید رعایای ضعیف مخفی است و کسی را حد آن نیست که به
 حضور باهر التواء و برسد پس از اینجهت پادشاه برمی
 گزیند از میان رعایای خود کسی را که پیش کار و قائم
 مقام و جانشین او باشد در میان رعایا و معصوم از
 خلاف رضای پادشاه باشد که یکسر موخلاف را
 سلطان نکوید و برای جرسوی او بنوید پس گفت او
 گفتار پادشاه شود و دیدار او دیدار پادشاه شود و رقا
 او رفتار پادشاه بلکه او پادشاه ظاهر باشد و سلطان
 پادشاه باطن پس حکم او حکم سلطان و رد بر او رد بر سلطان

و رضای او رضای سلطان و حرمت او حرمت سلطان و
 مطیع او مطیع سلطان و یاغی بر او یاغی بر سلطان و دوست
 او دوست سلطان و دشمن او دشمن سلطان پس او پیغام
 او راست از جانب سلطان بر رعیت و پیغام بر است
 از جانب رعیت بر سلطان و او را طاقت قرب سلطان
 پس بعد از آن پیش کا بر رایل با حکام باید باشد
 در هر بلدی از بلاد ملک که فرمان های پیش کا سلطان را
 بر مردم برساند بعد میان این حکام و سایر رعایا نوکرانی
 هستند که نوکر دیوانند و رسانند کان احکام پیشکار
 سایر رعایای ضعیف پس بر رعایای ضعیف صحبت
 که تمکین جمله دولت را بنمایند که آه ل آنها پادشاه اعظم
 است و بگویم پیش کا را عظم و شیم خانهای مکرم
 و چهارم نوکران دیوان که حامل حکام پادشاه میشوند بطرف
 عالم و در حقیقت زود بر برکت از نوکران پادشاه زود پادشاه

و حب او حب پادشاه و بغض او بغض پادشاه و اها
 یا او اهاست نیا پادشاه و طاعت او طاعت پادشاه
 و عصیان او عصیان پادشاه پس این چهار صاحبان
 حکمزد و طاعت و مغفرت صاحبان حکم واجب اول
 پادشاه که ملک ملک او و حکم حکم او و تویم پیش کار
 اجل نخست که حکم او حکم پادشاه است شوم خلفای
 او و حکام با ظراف که حکمشان حکم پیش کار است
 و چهارم نوکران دیوان که حکمشان حکم احکام و ازین چهار
 که گذشته مقام رعایای ضعیف است که باید همه
 مطیع و متقاد باشند برای این چهار و نه نوکران مساد
 با حکام اند و نه حکام مسادی با پیش کار و نه پیشکار
 پادشاه پس معلوم شد که بنای عیش نبی آدم درین
 دنیا باین چهار رکن است و تار عیت این چهار را فساد
 رعیتی نبی تواند بکنند و تابندگان خدا این چهار را نشاند

بندگی خدا نمی تواند بکنند خواه بر ملت آدم باشند یا نوح
 یا ابراهیم یا موسی یا عیسی یا خاتم صلی الله علیه و اله
 و علیهم پس چگونه این حرف بدعتست و چگونه تازه در دست
 خدا چیزی داخل کرده ایم این همان حرفیست که از
 وقتی که اسلام پیدا شده بلکه از وقتی که حضرت آدم
 بر زمین آمده این حرف را آورده است و این همان
 حرفی است که همه علماء از قدیم الایام گفتند که بعد
 از پیغمبر و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین مردم بر
 دو قسم اند یا مجتهدند یا مقلد و بر هر کس که مجتهد نیست
 فریضه است اطاعت مجتهد و تقلید او در احکام الهی
 پس بر عوام ماس واجبست چهار رکن را بشناسند
 اول معرفت خدا و دوم معرفت پیغمبر ششم امام چهارم
 مجتهدین را که تقلید کنند و آن مجتهدین احکام الهی
 علیهم السلام برای عوام بیان نمایند و آن مجتهدین حجتها

ائمه اند بر مردم پس معلوم شد که این قول قول جمیع اهل
 ملتهاست و قول جمیع عقلاست و مجمع علیه کل علماست انانی
 که زدی کنند سخن را یا ندانند و یا دانسته اند و غناد
 می کنند و شاید که بر این معنی لباسها پوشانند از راه غنا که رکن
 رابع مقامی مثل امامت و کاه باشد که بگویند فلانی خود را
 رکن رابع میداند و رکن رابع را هم منحصر در فرقه و نقشبند
 الطاعه میداند و کاه باشد که بگویند فلانی مدعی سلطنت
 است و این حکایت رکن رابع اسباب اعالی سلطنت
 است . خود را امام نیز دهم قرار داده و ازین قبیل
 فرخرفات بگویند شیخیه را جفت بابیه ملاحظه خدمت الله
 قرار دهند و اظهار کنند که اینها هم طالب فساد و ملکند
 و خیال خروج در ملک دارند و سالهای دراز است و
 چهل و پنجاه سال است که اعدای انیکوئه تهمتها رازده
 اند و نزدیک رس کفته اند اگر قومی خیال فاسد داشته باشند

در مدت پنجاه سال آیا ابد اثر از آن بر وزن می کند و آیا میشود
 که کسی که خدا را شناخت و طوق شریعت را در گردن خود
 گذاشت پیرایون فساد گیرد و الله العلی الغالب و تج حضرت
 بقیة الله عجل الله فرجه که آنها اقرار است و محض عداوت و
 کار دشمن همین است که پیش هر کسی دشمن خود را بطور
 مناسب آنکس محسوس می نماید و الانجی خدای متعز قهار
 که هیچیک ازین تمتهاد و اقبی ندارد و دیگر اقرار نیست لکن
 چه میتوان کرد پیغمبران خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم
 از شر زبان دشمنان ایمن نبوده و آنکسی که قلمه و خیال
 خروج برای عالم برنخ است یار و یاریست عمر
 بقصت قریب شد و ریش سفید کشته و دندانها نخته و
 قوی و مشاعر تجلیل رفته و تن علیل و رنجور مانده و در کوه
 دهر رانی منزل گزیده و مرکب هیچ کوزه امری نیم
 و هیچ ریاستی و ولایتی حکومت شرعی و تولیت و قضا

نذارم و با مر قبری و درس و بحث خود و دمای دولت
 قاهر و شبی بروز در روزی بشب می آورم آخر این خیال
 تا کی بروز میکند و استاد استاد دانه فانی را بسا ایتی دین
 و دنیا و دایع کرده با عاوی می گذاریم و کذب ادعاهای
 ایشان آن وقت ظاهر میشود باری انکه عرض شد یک
 معنی رکن رابع است و گاه باشد که ملاحظه این کنم
 که رعایا هم جنود سلطان اند لیکن جنود عامه که در نزد
 حاکمیت همه باید بخدمت و انصرت سلطان مبادرت
 کنند چنانکه در کربابی خاشنه دیوان جنود خاشنه اند پس
 باین لحاظ همه ماسوا و حکام نوکر پادشاه میباشند
 و از اینجه کسی از خارج مملکت اگر بر رعیت پادشاه هم
 بخواند بجز متی کند بجز متی پادشاه شده و عدالت
 بر رعیت پادشاه عداوت با پادشاه است و دوستی
 بر رعیت پادشاه دوستی با پادشاه و حرمت آنها

حرمت پادشاه است و امانت آنها امانت پادشاه
 پس همه نوکر پادشاه اند پس بر این قیاس کاهی حسین
 مؤمنان را از علماء و جهال با هم شیعیان ذکر میکنیم
 و اولیاء ائمه علیهم السلام میگوئیم و میگوئیم این چند
 چهار رکن دارد اول معرفت خدا جل و علا دوم
 معرفت حضرت رسالت نباهی صلی الله علیه و اله
 سیم معرفت ائمه هدی سلام الله علیهم چهارم
 ولایت اولیاء الله و برائت اعداء الله نظر بآنکه هر
 جزا امام رعیت است و از اولیاء امام است خواه
 راوی باشد و خواه نباشد و باین منتهی قسم جمیع
 ملتها اجماع دارند زیرا که با ایمان نیست از کسی بگوید که
 من ایمان بخدا آوردم ولی هر کس با خدا دوست باشد
 من او را دشمن میدارم و هر کس با خدا دشمن است
 من او را دوست میدارم یا بگوید من محمد و علی علیهما
 سلام

ایمان آورده ام ولی هر کس محمد و علی را دوست دارد
 من او را دشمن دارم و هر کس محمد و علی را دشمن دارد او را دوست
 دارم و دیگر بابا و منی مانند که کسی بسطانی بگوید من اخلاص
 کیش شما هشتم ولی هر کس اطاعت شما را بکند و عیبتی
 شما را بنماید من او را دشمن میدانم و اگر بتوانم او را
 میکشتم و من دشمن شما را دوست میدارم و هر کس باغی
 با شما باشد من جان و مال در راه او میدهم پس معلوم
 شد مقام دوست تو کسی است که با دوست تو دوست
 باشد و با دشمن تو دشمن و دشمن تو آن کسی است که با دوست
 تو دشمن باشد و با دشمن تو دوست پس باید اینه دوست
 علی علیه السلام کسی است که دوستان علی را دوست
 دارد و دشمنان علی را دشمن چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله فرمودند دوست دارد دوستان علی را
 اگر چه کشنده پدر و پسر تو باشند و دشمن دارد دشمنان

علی را اگر چه پسر و پدر تو باشد پس از این جهت گفتیم ایمان
 چهار رکن دارد رکن چهارم او دوستی دوستان
 خداست و دشمنی دشمنان خدا و تخصیص این چهار
 همان جهت است که گذشت که دین الهی دارد و غفلی
 انبش این چهارند که خدا صاحب دین است رسول
 که مبلغ دین و امام که شارح دین است و شیعیان
 که حامل دینند پس این چهار باین اعتبار اهل دینند
 و از این که گذشتی عقاید و اعمال دین است و معرفت
 همه لازم است و بقول ملا با اثبات شیئی نفی ما عدای نمی کند
 و بر این معنی از امت آدم گرفته تا خاتم همه اقرار دارند
 در دنیا هیچ کبری نیست که بگوید معرفت خدا و ایمان
 بر دشت واجب ولی دوستان زردشت
 باید دشمن داشت و دشمنان زردشت را باید دوست
 داشت هیچ یهودی نمیگوید که باید ایمان بموسی و یوشع

اور دولی دوستان موسی را باید دشمن داشت و دشمن
 او را باید دوست داشت و همچنین پیچ نصرانی نیکوید
 که باید ایمان عیسی و شمعون آورد دولی دوستان
 او را باید دشمن داشت و دشمنان او را دوست پس
 وقتی که یهود و نصاری باین معنی راضی نشوند چگونه اعا
 ما که مدعی اسلامند باین معنی راضی میشوند که رکن رابع را از
 دین بیرون کنند و مراد از رکن رابع دوستی و شهادت
 خداست و دشمنی دشمنان خدا و مراد از رکن رابع این
 دو معنی است و کتب ما از فارسی و عربی پر است از
 این معنی و در سمرقند با این حرف رازده ایم و اما اختصار
 امر بذهیب شنیعیه بجهت آنست که ایشان زیاد در این
 مسئله گفتگو کرده اند و نوشته اند و احادیث ذکر کرده اند
 و اول کسی که این سخن را بچند کرده و بادل و برهان
 ذکر فرموده شیخ مرحوم اعلی الله مقامه پس سید مرحوم

اعلی اند مقام است نه آنکه این مطلب نبوده و ایشان اختراع
 کرده اند مثل آنکه میگویند فلان کس حکمت ملاحظه می بیند
 و نسبت حکمت را بلاحظه می بیند و حال آنکه حکمت
 همیشه بوده ولی معنی این نسبت اینست که ایشان منتفی
 کرده اند و بطور خاصی بیان کرده اند منتفی کرده اند و مثلاً
 میگویند اصول ملاحظه و علم اصول همیشه بوده
 ولی او را در کتب منتفی کرده و منتشر کرده حال این سلسله را هم
 نسبت بشیخ میدهند که آن بزرگوار منتفی کرده و سیرین فرموده
 و اطراف آنرا جمع کرده و در عالم منتشر فرموده نه آنکه این
 مسئله را اختراع کرده و در اسلام نبوده اسلامی بغیر از همین
 نیست و همه اسلام همین است که ما ذکر کردیم و اگر باین
 معنی های مزخرف که خود اعدای می کنند که رکن رابع
 یعنی کسی مانند امام و مفسر ض الطاعه و مختصر در فرد که ما
 ازین مذهب بیزاریم و خدا لعنت کند صاحب این مذهب

و عداوت ایندو برب را ما واجب میداریم باری بعینت بطور
 اختصار معنی رکن رابع که ما بیک گوئیم هر کس غیر ازین از ما
 ذکر کند افتر است و هر کس درین معنیها حرفی دارد
 سخن خود را ذکر کند و بنویسد تا جواب او را بنویسیم ثم تعظم
 مصطفی العبد الاثم کریم بن ابراهیم فی سابع شهر شوال
 سنه اثنین و ثمانین بعد المائین من الف
 الثاني حامدًا مُصَلِّيًا
 مُتَغَفِّرًا

بسی و استمام فنیجہ التجار و الاشرف اقامیر التواضع
 صاحب ابن جناب حاجی محمد حسن صاحب ابن مرحوم
 فردوس نشان حاجی محمد علی ابن مرحمت پناه حاجی عبد
 الباقي طاب ثراهما در مبستی در مطبع دت پرا سادنه
 سمت الطیاع پذیرفت

اعلان

کتاب شرح حالات شیخ ابو محمد امجد مولانا شیخ احمد بن
 زین الدین الاحسانی اعلیٰ اللہ تعالیٰ مقامہ
 کتاب شرح حالات عالم ربانی مولانا حاج محمد کریم خان
 کرمانی اعلیٰ اللہ تعالیٰ مقامہ

کتاب شرح حدیثین از مضافات حضرت مستطاب اجل
 اکرم انجمن اعظم اشرف والا مولانا الحاج محمد خان
 اکبرمانی روحافزادہ

کتاب ہدایۃ المسترشد راداً علی ہدایۃ النملۃ ایضاً منہ
 روحافزادہ

کتاب لوح محفوظ در بیان حقیقت لوح وثبوت تاثیر کلمہ
 مبارکہ انشاء اللہ ایضاً منہ روحافزادہ

در دارالامان کرمان در قیصریہ مرحوم خان ازادارہ
 شرکت شنجیب ہر کس طالب باشد طلب فرماید

اعلان شرکت شخیصه

چونکه آنچه از کتب و مصنفات مشایخ اعلی الله تعالی مقامهم تاکنون بطبع رسیده است همه بطور مجموع و بقطع بزرگ و اغلب نیز وقف بود و از این دو وجه کمباب و گران بود و بدست هر کس نمی آمد لهذا در این اوان خیریت توانا جمعی از اخوان را غرض بر این شده است که آنچه از کتب و رسائل مشایخ اعلی الله تعالی مقامهم که تاکنون بطبع نرسیده است و آنچه هم بطبع رسیده است کنون در جزو جوامع کبیره است فرد فرد چاپ کنند که هر کس و اهل هر مرتبه را دست رس بان جوامع نواد باشد و استیذان و استرخاص اینمطلب را از بزرگان بندگان حضرت مستطاب اجل اعظم اشرف فخرم مولاانا حاج محمدخان روحافداه نموده و ماذون و مرضی فرموده اند و بجهت اینکه فایده این کار عام باشد بطور شرکت

قرار شده است با این طریق که هر کس بخواهد شرکت بشود از
یک تومان تا هر قدر که میل داشته باشد ممکن است
و نیز هر کس باندازه خرج طبع یک کتاب پول بدهد آن
کتاب با اسم او چاپ خواهد شد

اختیار کل این شرکت جلیله بانواب مستطاب
حضرت اجل اعظم مخمسم مولانا حاج محمد خان روحنا
فداه است و تعیین دکلائی هر بلد باذن و اجازه آنحضرت
است یک یک کتبی که شرکت بخواهد بطبع برساند باید باذن
و اجازه آن حضرت باشد

دکلائی که در هر بلد معین میشوند مرخص نیستند کتب را به
نسیه بفروشند

و آنچه از فروش کتب در هر بلد وجه تقدیم میشود باید فوری
ارسال خدمت وکیل کل که در دارالامان کرمانست بشود
آنچه از فروش کتب و از دیاد شرکیان پول جمع بشود

باز صرف طبع کتب خواهد شد
 آسامی شرکاء و دوکلای در هر بلد در پشت کتب مطبوعه
 نوشته خواهد شد

این رساله شریفه را محض اطلاع و اعلان برای ایجاد و انشاء
 این شرکت پر برکت بعموم اخوان دینی مجانباً خواهم داد
 بنده خاکسار محمد انور محمد پناه آقا میرزا محمد حسن شیخ
 الاسلام بهبهانی طاب ثراه در خدمت جناب مستطاب
 عالم یکانه و حکیم فرزانه آقای آقا میرزا مصطفی شیخ الاسلام
 بهبهان دام افضاله العالی در تهذیب و تصحیح کتب و رسائل
 که جدیداً بطبع رسیده و میرسد منت بر خود نهاده و
 بذل جهد و جهد کرده و می کند

مدیر کوکب

تاریخ ولادت

ولادت با سعادت شیخ نوحه ایشیخ احمد بن زین الدین الاحمدی

اعلیٰ اللہ تعالیٰ مقامہ در ماہ رجب ۱۲۶۵
 ولادت با سعادت آیت اللہ فی العالم العالم الکرمانی
 مولانا حاج محمد کریم خان الکرمانی اعلیٰ اللہ تعالیٰ
 مقامہ در شب پشینه سیدیم ماہ محرم ۱۲۲۵
 ولادت با سعادت نواب آقا زادہ بزرگوار آقا
 حاج محمد حسین خان اعلیٰ اللہ تعالیٰ مقامہ در شهر
 شوال ۱۲۴۱

ولادت با سعادت نواب مستطاب حضرت اجل
 اکرم اعظم فخرم مولانا حاج محمد خان الکرمانی روخا فادہ
 در نور دھم شهر محرم ۱۲۶۳

ارتحال

رحلت شیخ اوحید الشیخ احمد بن زین الدین الاجسائی
 اعلیٰ اللہ تعالیٰ مقامہ در یکشینه بیت و یکم ذی قعدہ ۱۲۴۱

مدفن در مدینه منوره در بقیع پشت دیوار حرم مطهر زین العابدین

رحمت مقابل بیت الاحقران

رحلت سید حبیب اوجده فیض السید کاظم بن سید تقی

الکرشتی اعلی الله تعالی مقامه در ۱۲۸۵ هـ مدفن در کربلای

معنی در رواق منور حضرت سید الشهدا علیه السلام

رحلت حضرت عالم اکمل مولانا حاج محمد کریم

خان الکرمانی اعلی الله تعالی مقامه روز دوشنبه

بیت و دوم شهر شعبان ۱۲۸۸ هـ مدفن در کربلای معنی

در رواق مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام

رحلت آقا زاده بزرگوار الحاج محمد رحیم خان اعلی الله

تعالی مقامه در شهر ذی حجه الحرام ۱۳۱۰ هـ مدفن در کربلای

معنی در رواق مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام

مرثیه

کتاب شرح حالات سید حبیب اوجده امجد مولانا

ایست کاظم بن سید قاسم الترشتی اعلی الله تعالی
مقامه عما قریب بطبع میرسد اطلاقاً عرض میشود
که هر یک از اخوان بخواهند اجرت طبع آن را
بفرستند بنام ایشان بطبع میرسد

رساله شریفه در حقیقت یا جوج و با جوج در زیر طبع
است و عما قریب بیرون می آید

چون که نسخهای کتاب مبارک ارشاد العوام
حنسلی کیاب است و بسبب چهار مجلد در یک
جلد بودنش نیز گران است لهذا شرکت شیخیه را
خیال بر این است که مجلد آن کتاب مبارک را
بطبع برسانند و هر چهار جلد کتاب توحید و
نبوت و امامت و رکن رابع آن را جدا جدا قرار
دهد که هر جلدی جدا گانه مجلد شود با قطعی کوچک و
وضعی خوش که هر کس را دست رس باشد

تمت الرسالة بتاريخ غرة شهر رجب المرجب ۱۳۱۳

در بندگی بی‌پایان و بی‌پایان

کردید گیت بهیروز آهسته

شیرازی



۴۱
۶۱



